



5 مارچ 2017

داکتر سید عبدالله کاظم

توضیح مختصر خدمت محترم خان آقا سعید!

توجه جناب محترم سعید را به سه نکته ذیل معطوف میدارم که در نوشته مورخ 4 مارچ خود از اینجانب در ارتباط با متن صفحه 5 - قسمت پنجم نوشته من تحت عنوان "مکتی بر معضله پشتونستان"، سؤالهایی را مطرح کرده اند:

1 - اینکه در آغاز کودتای 26 سرطان 1352 هیچگاه از "شورای انقلابی" نام برده نشده، حرف شما کاملاً درست است که در روی کاغذ و اخبار از "کمیته مرکزی" یاد گردیده است. اما در یک نگاه تحلیلی وقتی در بیانیه های شهید محمد داؤد بارها از "انقلاب" یاد شده، لذا در این حالت "کمیته مرکزی" میتواند عین مفهوم "شورای انقلابی" را افاده کند، در غیر آن تنها ذکر "کمیته مرکزی" یک اسم بی مسمی است. وقتی این اسم با مسمی میشود که گفته شود: کمیته مرکزی کودتا! که نخواسته اند بنا بردلایلی از کودتا به حیث پسوند کمیته مرکزی نام ببرند و اما اگر گفته می شد: "کمیته مرکزی انقلاب" مفهوم را بهتر ادا میکرد، زیرا همین کمیته مرکزی "انقلاب" بود به محمد داؤد شهید لقب "رهبر انقلاب" را داد و نیز او را به حیث "رئیس دولت و صدراعظم جمهوری افغانستان" تعیین کرد. همچو صلاحیت را فقط "شورای انقلابی" دارا است، نه "کمیته مرکزی" - اسم بی مسمی. وجود کلمه "انقلاب" است که به چنان کمیته یا شورا مفهوم می بخشد. بهر صورت این بحث عمیق است که شاید کمتر کسی متوجه باریکی آن تاحال شده باشد.

2 - راجع به خود سری عناصر خلقی و پرچمی شما از من مثال خواسته اید: به شهادت رسانیدن مرحوم میوندوال کاری بود که محمد داؤد از آن خبر نداشت و نه به هدایت او انجام شده بود. اینکاری بود که عناصر پرچمی - خلقی و اشخاص وابسته به آن خود سرانه و برطبق ملاحظات حزبی و یا شاید هم هدایت و نظر مراجع شوروی انجام داده اند. حتی وقتی شما به متن اعلامیه دوم منتشره روزنامه جمهوریت مورخ 31 سنبله 1352 که متن آنرا بطور مستند درج مقاله خود کرده ام (قسمت چهارم، صفحه 3)، نظر بیندازید در رابطه با کودتای مسمی به میوندوال با کلمه "ارتجاعیون" و "حامیان ارتجاع" برمیخورید که خاصه ادبیات چپی (بخصوص خلقی و پرچمی) است و در هیچ بیانیه خود شهید محمد داؤد از نسبت دادن کلمه "ارتجاع" به گروههای اسلامی استفاده نکرده است. این نمونه دیگر خود سریها است که در روزنامه رسمی جمهوریت در همان روزهای اول منعکس گردیده است. بعد از شهادت میوندوال رئیس دولت محمد داؤد متوجه این خود سریها شد و تاحدی جلو آنرا گرفت که همین کار آغازگر همان "کشتی نرم" بین آنها شد.

3 - جناب شما از من پرسیده اید که: «شما محترم دوکتور صاحب کاظم از کدام مرجع این چنین معلومات را بدست آورده اید که بصراحت از اشتراک اعضای حزب خلق و پرچم در کودتای 26 سرطان 1352 متذکر می شوید؟ در حالیکه خود آن احزاب وابستگی خود با کودتاچیان 26 سرطان را رد می نمایند؟ شما از کدام منبع اطلاع حاصل نموده اید؟ آیا منبع شوروی وقت بشما گفته باشند و یا

د پانو شمیره: له 1 تر 3

افغان جرمن آنلاين په درنښت تاسو همکاري ته رابولي. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینگه کړئ maqalat@afghan-german.de

یادونه: دلېکنې د لیکنيزې بڼې پازوالي د لیکوال په غاړه ده، هيله من يو خپله لیکنه له رالیرلو مخکې په خیر و لوی

خدای ناخواسته شما بخاطر ضدیت خود با کودتایان 26 سرطان 52 افتراء نموده باشید؟ اما عقل سلیم باور نمی نماید که اتحاد شوروی در چنین یک موضوع مهم شما را که یک شخص فاقد اشتراک در کودتا بوده باشید را مطلع ساخته باشد؟»

در مورد جواب به سؤالهای فوق الذکر شما باید از همه اولترمی پرسم که آیا یک مجرم می خواهد برای ثبوت جرم خود سند ارائه کند؟ جواب آن به نظر هر صاحب عقل سلیم نه تنها "هیچگاه" خواهد بود، بلکه مجرم همه تلاشهای خود را بکار می برد که کوچکترین اثری از ارتکاب جرم از خود بجا نگذارد تا بعداً وسیله ثبوت جرم قرار گیرد.

اینکار در امور مهم و بزرگ سیاسی و آنهم به سویه دو کشور و وارد کردن تغییرات سرنوشت ساز، بسیار مغلق تر و بسیار زیرکانه و محتاطانه صورت میگیرد که حتی تعدادی از کسانیکه در یک عمل اشتراک دارند، از بازی های پشت پرده آگاهی نمی داشته باشند.

سالها قبل در یکی از مباحثات روی موضوع نقش انگلیس ها در سقوط دوره امانی یک دانشمند و استاد تاریخ ادعا میکرد که هیچ سندی مبنی بردست داشتن انگلیسها در اینکار در دست نیست و لذا او نقش انگلیس ها را در آن تحول رد میکرد و دلایل سقوط دوره امانی را محض نتیجه اصلاحات بی لزوم داخلی و عدم قبولی مردم میدانست. درحالیکه از همان اول دست انگلیسها در قضیه مشهود بود و امروز بعد از مرور سالها اسناد وافر برای تأیید آن در اختیار قرار گرفته است. به همین ترتیب نه شورویها در مورد دست داشتن خود و یا گماشتگان عیان و نهان شان اعتراف کرده اند و نه خود گماشتگان شان و نه کسانیکه در ظاهر خود را کودتای 26 سرطان و پیرو محمد داؤد شهید می شمردند و نقاب دوستی او را برچهره اصلی خود کشیده بودند، به منسوبیت خود با آن جناح معترف بوده اند، درحالیکه عمل بعدی چهره اصلی آنها را آشکار ساخت.

مردم کابل که در دهه مشروطیت هر روز با چهره های فعالان چپ و راست در پارک زرنگار آشنا شده و هم چهره های پنهان آنها را از نظر ها دور نمی داشتند، در همان وقت مردم از باند فعالان سیاسی زیر پرده که در اطراف داکتر شرق حلقه زده بودند، سخن می گفتند. در جمله همین اشخاص نیز کسانی بودند که در دوره جمهوری بعضی شان به وزارتها رسیدند و دیری نگذشت که عده ای آنها سر از زیر لحاف خلقی - پرچمی بیرون کردند و در مقام بالاتر قرار گرفتند و حقایق زیر پرده آشکار شد. از داکتر صاحب حسن شرق گرفته تا نعمت الله پژواک و جیلانی باختری و از فیض محمد گرفته تا پاچا گل وفادار و عبدالحمید محتاط و دیگران. آیا این وسیله ثبوت برای ادعای نقش وابستگان عیان و نهان خلقی و پرچمی در کودتای 26 سرطان نیست؟ به همین ترتیب در قشر بسیار پایان کودتا چی 26 سرطان نیز اشخاصی بودند که در دوره کمونیست ها به مقامهای حساس ملکی و نظامی رسیدند. البته مثال آن بسیار واضح است که نمیخواهم بار دیگر از آن یاد کنم.

امروز بعضی از این اشخاص برای خود شرحی و بسطی را ارائه میکنند که گویا آنها هیچ ارتباطی به خلق و پرچم نداشته اند، از جمله پاچا گل وفادار و یا عبدالحمید محتاط و کسانی دیگر میگویند که محمد داؤد شیوه خود را در پیش گرفت و به تعهدات اولی پایبند نماند، لذا آنها از محمد داؤد فاصله گرفتند و حتی همین ها باز هم خود را به محمد داؤد دوست معرفی میکنند، اما مشکلات را به رقبای خود که موجب ایجاد فاصله با محمد داؤد شدند، ناشی میدانند مثلاً داکتر شرق از وحید عبدالله شکایت دارد و یا از سیدعبدالله و یا رسولی و یا از غوث الدین فایق. در واقعیت این حرفها بسیار کوچکتر

از آنست که اگر آنها واقعاً پایند اهداف کودتای سرطان می بودند. اگر موضوع مربوط به اختلافات شخصی بود، پس باید آنرا با تفاهم حل میکردند.

داکتر شرق هنگامیکه در روز های اول کودتای ثور از سفارت توکیو به کابل باز گشت، میگوید که او درخانه زیر نظارت بود، درحالیکه شاهدان عینی او را در همان روزها با موتر سیاه رسمی و گارد محافظ بارها در رفت و آمد در شهر دیده اند. چگونه امکان دارد که یک معاون صدراعظم قبلی و سفیر برحال نظام داودی پس از فاجعه ثور به وطن برگردد و با دبدبه به زندگی روزمره بپردازد، مگر آنکه تا چیزکی نبوده باشد، مردم چیزها نگویند.

به توجه کسانیکه با چگونگی و نحوه بررسی مسائل تاریخی کمتر آگاهی دارند، باید رسانید که: هرگاه محقق به اسناد کتبی در یک موضوع تاریخی دست نمی یابد، ناگزیر به اسناد شفاهی مراجعه میکند و هرگاه به گفته های ضد و نقیض مواجه میشود، آنوقت به شواهد عقلی و منطقی رجوع میکند و نقاط مختلف موضوع را جمع آوری کرده و منطقاً پهلوی هم می گذارد تا بتواند از آن به تصور قرین به واقعیت راه پیدا کند و همین تصور را اساس فرضیه خود قرار داده در راه ثبوت آن بیشتر به تجسس می پردازد. این شیوه تحقیق مسائل تاریخی شباهت به مثالی دارد که پولیس از روی اظهارشاهدان، نخست چهره خیالی یک متهم را به تصویر می کشد و مطابق به مشخصات آن در پی یافتن مجرم می برآید. قضایای مغلق تاریخی برای یک محقق نیز به همین منوال آغاز میشود. ضرب المثل معروف است که میگویند: «خدا را کسی به چشم ندیده است، ولی به دلیل عقل می شناسد».